

## خشونت ، جنگ طلبی و تروریزم

یادداشت دکتر ابراهیم یزدی - شهروند امروز

۸۶/۱۰/۲

۱- خشونت در جامعه بشری سابقه‌ای به عمر انسان دارد ، هنگامی که قابیل ضربات کشنده خود را بر سر برادرش هابیل کوبید ، توانمندی وجود انسان برای ارتکاب جرم و جنایت بروز و ظهور خارجی پیدا کرد . حدود ۵۰ هزار سال از پیدایش اولین مرد اندیشه ورز ، می گذرد و انسان توانسته است در بسیاری از زمینه ها بر طبیعت پیرامونی خود غلبه پیدا کند ، اما ما آدمیان هنوز نتوانسته ایم نه تنها خشونت علیه یکدیگر را از میان خود برداریم ، بلکه آن را به یک رفتار ثابت جهانی توسعه داده ایم . بعضی از بهترین مغزهای متفکر نوع ما با ضریب های هوشی بسیار بالا ، وقت خود را صرف ساختن بمب اتم و سپس بمب هیدروژنی و امروز سلاح های پرتو ذره ای نموده اند .

وسواس خشونت از آن اولین مشته های کوبیده شده بر سر و صورت برادر ، تا آخرین چرخش کلید های هسته ای ، در انبار موشک های آماده به شلیک ، همه از مغز و روان خود انسان سرچشمه می گیرند ، هم ترکیبات شیمیایی که در بدن انسان ساخته و ترشح می شوند اثر دارند و هم بر تجربیات روانی و ذهنی . اما هر چه هست از درون خود ما سرچشمه می گیرد . در عصر هابیل و قابیل ، ظاهراً نه استکبار و نه الحاد جهانی و نه سرمایه داری و نه گروه های نژاد پرست و ... هیچکدام وجود نداشتند . پیام این روایت اسطوره ای این است که انگیزه خشونت در انسان قبل از هر عامل خارجی درون زا و " وجودی " است انسان تنها جانوری است که می تواند ویرانگر و نابود کننده نوع خود و جهان پیرامون خود باشد و بدون هیچ حاصل منطقی زیست شناختی و یا اقتصادی دست به جنگ بزند و از کشتن دیگران لذت ببرد و خشنود گردد . جانوران از زجر دادن یک دیگر و رنج کشیدن سایر موجودات لذت نمی برند و به خاطر لذت کشتار نمی کنند .

داستایوفسکی در داستان معروف " برادران کارامازوف " بر این ویژگی انسان انگشت می گذارد و می نویسد : " مردم برخی اوقات از بی رحمی دمنشانه سخنی گویند . اما این بی عدالتی و توهین به حیوانات وحشی است . یک حیوان وحشی هرگز نمی تواند به اندازه انسان خونسرد و هنرمندانه بی رحم باشد ."

بر طبق نظر آدلر روانکاو ، معروف اتریشی ، غریزه خشونت و تجاوز یک انگیزه اصلی و عمده در انسان است . سایر غرایز تحت سلطه و نفوذ آن قرار دارند . روان شناسان فرد تند خو و خشونت گرا را " سگ مسلک " می دانند . سی نی سیزم یا سگ مسلکی ، اصطلاحی است که یونانیان قدیم آن را وضع کردند . به این دلیل که این نوع افراد در محله ای در اتن به نام " سگ سفید " جمع می شدند ، و بعضی ها هم تند خویی و خشونت آنان را به سگ هاری تشبیه کرده اند که پاچه همه را می گیرد . از طرف دیگر یک رابطه نزدیکی میان خشونت و تند خویی در رفتارهای فردی و جمعی با خود بزرگ بینی و خود محوری یا نارسیزم وجود دارد . همچنین گفته می شود که تلاش برای رسیدن به کمال ، از انگیزه

های اصلی انسان نیز می باشد. اما در بعضی از افراد، از جمله و به خصوص در کسانی که احساس حقارت بر ذهنیت و رفتارهای آنها غالب شده باشد، گرایش به قدرت به هر قیمت، به خصوص قدرت سیاسی، و زیاده روی در کاربرد آن بروز پیدا می کند. فرعون هم نمونه یک قدرت سیاسی سرکوب گر است و هم نمونه ای از اسراف در اعمال قدرت (کانوامن المسرقین)

۲- ذات یا طبیعت انسان به گونه ای است که افکار و اندیشه ها و رفتارهایش متنوع و گوناگون است. جامعه انسانی، به علت ویژگی های وجودی انسان هیچگاه جامعه ای تک صدا و یک نواخت نبوده و نخواهد بود. بر اساس آموزه های قرآنی، اختلاف میان آدمیان امری عادی معرفی شده است. به عبارت دیگر، اختلاف میان انسان ها، متأثر و ناشی از اختلاف در ویژگی های ارثی یا اکتسابی، تمایلات و انگیزه ها، پدیده ای طبیعی و ضروری است و تا پایان جهان با جامعه بشری همراه خواهد بود. این اختلافات، از علل و اسباب عمده و اصلی جنگ و خشونت و تروریزم در جامعه بشری است. اما آیا اگر اختلاف میان انسان ها امری طبیعی است رفتارهای خشونت آمیز، جنگ و ترور هم امری عادی، حتمی و ضروری است؟ خشونت و جنگ و ستیز و کشتار میان آدمیان در تمام ادوار تاریخ سابقه داشته است. آیا می توان از پیامدهای خطرناک و کشنده اختلافات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، دینی، نژادی میان انسان ها جلوگیری کرد؟ و اعمال خشونت در جنگ و در حل اختلافات را مهار نمود؟ آیا می توان امیدوار بود که در قرن بیست و یکم انسان ها به جای توسل به جنگ و خشونت و ترور و کشتار برای حل مناقشات و اختلافات از راه و روش های مسالمت آمیز و صلح جویانه استفاده کند؟

در حالی که یکی از اهداف برجسته ی ادیان الهی، کمک به رفع یا کاهش اختلافات میان آدمیان می باشد، جنگ های مذهبی از زمره خشن ترین جنگ های تاریخ می باشد. خشونت هایی که با انگیزه دین و به نام دین صورت گرفته اند، از بدترین و مخوف ترین انواع خشونت ها بوده است. نمونه های فراوانی از قتل عام های گسترده زنان، مردان و کودکان، زنده زنده سوزاندن افراد، دست و پا بریدن، چشم در آوردن، گوش و بینی و زبان بریدن، از بالای بلندی ها به پایین پرتاب کردن، به صلیب کشیدن، زنده به گور کردن زندانیان در دوران های قدیم و نیز در عصر جدید و با وسایل مدرن، نظیر قتل عام مردم هیروشیما و ناکازاکی با بمب اتمی، استفاده از بمب های شیمیایی در ایران و عراق و کردستان، در لائوس و فن آوری بی سابقه قتل عام جمعی توسط خمرهای سرخ، کشتن زنان و دریدن شکم زنان حامله و از بین بردن جنین آنان و تجاوز گسترده در بوسنی و هرزه گوین، شکنجه های ضد بشری در زندان های ابوغریب (عراق) و گوانتانامای کوبا (پایگاه نظامی امریکا)، عملیات انتحاری و انفجار بمب و کشتار جمعی مردم از زن و مرد و کودک، آن هم به نام دین؟!

۳- بررسی و مطالعه این نوع رویدادها در مراکز علمی نشان می دهد که در قلمرو آدمیان، با دونهی متفاوت از خشونت، تجاوز و جنگ رو به رو هستیم. خشونت های بدخیم و خشونت های خوش خیم. ریشه پرخاشگری انسان را نمی توان تماما به سیستم های هورمونی نسبت داد. سرچشمه های پرخاشگری انسان، اگرچه در مواردی با پرخاشجویی جانوران مشترک و متأثر از سیستم غدد درونی و غرایز است اما در انسان ویژگی هایی وجود دارد که برخی از انواع پرخاشگری انسانی را با جانوران متفاوت می سازد. چنانچه پرخاشجویی انسان کم و بیش در همان سطح پستانداران محدود می ماند، به نظر روانکاوان: «جامعه انسانی نسبتا صلح آمیز و بدون خشونت ویران ساز باقی می ماند. لیکن چنین

نیست. تاریخ انسان مملو از سابقه‌ای از شقاوت و ویران سازی فوق‌العاده است و به نظر می‌رسد پرخاشجویی انسان بسیار فراتر از نیاکان جانوری‌اش می‌رود و برخلاف بیشتر جانوران، انسان **کشتارگری واقعی است**. روانکاوان بر این باورند که: «پرخاشجویی زیاد انسان به سبب استعداد پرخاشجویی بیشتر نیست، بلکه به خاطر این واقعیت است که اوضاع ایجادگر پرخاشجویی نزد انسان‌ها به مراتب بیشتر از جانورانی است که در سرزمین طبیعی ویژه خود زندگی می‌کنند». اما بررسی انواع پرخاشگری و خشونت‌ها نشان می‌دهد که انسان حتی در شرایطی که هرگز در جانوران به خشونت نمی‌انجامد، به گونه‌ای ویران ساز رفتار می‌نماید. عوامل ذهنی - روحی در واکنش‌های انسان تاثیر دارند. به طوری که خشونت و شقاوت موجب رضای خاطر می‌گردد؛ حالتی یا وضعیتی، که به آن **شهوة خون** گفته می‌شود، افراد و گروه‌ها را فرامی‌گیرد و آنان را به انجام اعمالی ویران ساز وادار می‌سازد. که در جانوران بی‌سابقه است. در جانوران، انگیزه خشونت یا پرخاشگری ممکن است دفاعی باشد یا برای تامین نیازها. اما در انسان چنین نیست. گاه میل به نابود ساختن، انگیزه پرخاشگری است و انسان از خشونت و ویران سازی بدون هیچ دلیل یا مقصد دیگری، به جز ویران سازی احساس رضایت و شادی می‌کند. این نوع خشونت و پرخاشگری از نوع بدخیم و ویرانگر هستند رابطه تنگاتنگی میان حوادث آسیب‌زا و خشونت‌های بدخیم با توسعه نیافتگی انسانی وجود دارد. و بیشتر در میان افراد نابالغ و ناسالم که دچار روان‌پریشی شده باشند و در جوامع توسعه نیافته صورت می‌پذیرد: «آرزوی انتقام جویی کمتر انگیزه شخص بالغ قرار می‌گیرد تا شخص روان‌پریش و کسی که در زندگی مستقل و کامل خود دچار دشواری‌هایی می‌باشد و اغلب آماده است تا تمام وجودش را در گرو آرزوی انتقام بگذارد.» روانکاوان معمولاً دو انگیزه را برای خشونت‌های انتقام جویانه ذکر کرده‌اند. یک انگیزه فقر روانی و دیگری عقب‌ماندگی انسان و عدم رشد سالم فرد یا جامعه است، که انتقام را وسیله ضروری تلافی ضایعه یا خسارت می‌پندارد. خشونت انتقام جویانه با قدرت باروری و خلاقیت یک گروه یا فرد نسبت معکوس دارد. افرادی که از زندگی پربار و خلاق برخوردارند، نیاز به خشونت انتقام جویانه را یا احساس نمی‌کنند یا نیاز به آن شدید نیست. این افراد، حتی اگر مورد تهمت و توهین هم قرار گیرند و گزندی بر آنها وارد آید، روند زندگی پربار و بارورشان آنها را وادار می‌سازد تا آسیب وارده را به فراموشی بسپارند. اما تمام پرخاشگری‌ها و خشونت‌ها از نوع بدخیم آن محسوب نمی‌شوند. **پرخاشگری‌های خوش‌خیم** اولاً فاقد ریشه‌های روان‌پریشی هستند و با فیزیولوژی بدن، ترشحات هورمونی و سایر عوامل زیستی ارتباط دارند. به همین علت، به نوعی در سیستم زیستی انسان و جانوران، برنامه‌ریزی شده است. **ثانیاً** این نوع پرخاشگری عموماً یک واکنش دفاعی است با هدف از میان برداشتن یا مقابله با هر آن چیزی است که حیات و بقای موجود را تهدید می‌کند. ثالثاً این نوع پرخاشگری که همراه با خشم و خروش، قهر و مبارزه است از عوامل اصلی در تغییرات سیاسی - اجتماعی است. اگرچنین واکنشی در انسان‌ها نباشد، مبارزه با ظلم و ستم و زورگویی صورت نمی‌گیرد. خشم انقلابی توده‌ها از همین نوع پرخاشگری است. و هدف آن نابود ساختن یا دور ساختن عواملی است که موجودیت و هویت انسان را، به عنوان انسان و نه حیوان، مورد تهدید قرار داده است. مبارزات علیه استبداد، استعمار و استثمار ریشه‌در این نوع پرخاشگری خوش خیم دارد. به این نوع پرخاشگری که در خدمت زندگی است، **پرخاشگری زیستی سازشی** نیز گفته می‌شود. بر همین اساس است که

روانکاو معروف، اریک فروم تاکید می کند که خشونت و پرخاشگری انسان را نمی‌توان بر حسب رفتارهای جانوری یا غریزه خشونت توضیح داد بلکه باید به عوامل دیگری توجه کرد. گاهی جنگ به عنوان یکی از انواع رویارویی ها و تقابل ها اجتناب ناپذیر می گردد. از آن جمله است جنگ های دفاعی. هر قدر هم جنگ و خشونت مطرود و ملعون باشد، دفاع یک حرکت طبیعی و انسانی است. هنگامی که امنیت موجود به خطر می افتد و تهدید می شود، یا به قلمرو این امنیت تجاوز صورت می گیرد، دفاع مشروعیت پیدا می کند. اما جنگ ها، از جمله و به خصوص جنگ های دفاعی می توانند، بدون خشونت یا بدون خشونت های غیر ضروری در جنگ باشند.

در سخنان علی<sup>(ع)</sup>، نهج البلاغه، در مواردی که بروز جنگ اجتناب ناپذیر می شده است، دستورات فراوان برای رعایت موازین انسانی وجود دارد: (نظیر: دشمن فراری را تعقیب نکنید؛ زخمی ها را نکشید؛ رعایت زنان و کودکان و مردمان غیرنظامی را بنمائید؛ اموال، محصولات و دام های مردم را غارت نکنید). در طی جنگ های صلیبی دو نوع رفتار انسانی و غیرانسانی در تاریخ ثبت شده است. در حالی که جنگجویان مسیحی به هنگام تسلط بر بیت المقدس دست به جنایات می زدند و مردم را قتل عام می کردند، مسلمانان وقتی پیروز می شدند، عموماً رفتاری بسیار متفاوت داشته اند. دستورات صلاح الدین ایوبی درباره رعایت موازین انسانی در طی جنگ های صلیبی، سال ها بعد، در کتابی برای نخستین بار در سال ۱۶۲۵، تحت عنوان «درباره قانون جنگ و صلح» توسط هوگو گروتیوس نوشته شد. قرن ها بعد، با الهام از آن دستورات و با مشاهده وحشیگری هایی که در جنگ جهانی دوم، طرفین جنگ در حق یکدیگر مرتکب شدند، اولین بار مسئله جنایات جنگی مطرح و پیمان بین المللی درباره جنگ شامل، شروع جنگ، عمل جنگ و پایان جنگ، تنظیم روابط دولت های در حال جنگ با یکدیگر و جنگ های داخلی تدوین و تصویب شد. به عنوان نمونه می توان از معاهده ژنو در مورد منع استفاده از گازهای شیمیایی در جنگ نحوه رفتار با اسراء، منع تخریب آثار فرهنگی و غیره نام برد.

۴- یکی از اشکال خشونت تروریسم است. لغت شناسان ترور را: «تولید وحشت با آدم کشتن و یا خشونت های دیگر» معنا کرده اند. تروریست کسی است که کشتن را چاره نهایی بداند. ایجاد ترس و وحشت، نوع دیگری از تقابل خشونت بار و جنگ برای رسیدن به هدف است. برخی از گروه های سیاسی به تروریسم به عنوان یک استراتژی معتقد هستند و با صراحت از پیروزی با ترور و وحشت؛ یا النصر بالرعب، صحبت می کنند. دولت های استبدادی و توتالیتر، برای حفظ قدرت خود، و فلج ساختن مخالفین از ابزار های خشونت نظیر بازداشت، سلول انفرادی، انواع شکنجه های روانی و جمعی، استفاده می کنند. این رفتارها عموماً و اکثراً از نوع عملیات «تروریستی» یعنی ایجاد رعب و وحشت در دل مخالفین، محسوب می شود. گاهی اوقات یک دولت برای توسعه سرزمین های تحت کنترل خود و یا دسترسی به منابع آب و غیره ضمن حمله به همسایگان، از ابزار خشونت برای، فراری دادن ساکنین بومی و محلی استفاده می کند، نظیر آنچه در سرزمین های فلسطین رخ داده و می دهد و امروز در دارفور شاهد آن هستیم. در حالی که مطالعات و بررسی های روانشناختی و اجتماعی و سیاسی متعددی درباره تروریسم صورت گرفته است، گروه ها و دولت هایی که سیاست آنها بر ایجاد رعب و وحشت قرار دارد، سعی کرده و می کنند تا از این مطالب به نفع سیاست های خود بهره برداری کنند، شناسایی و قبول کسانی که برای آزادی خود مبارزه می کنند و تفکیک آن ها از تروریسم ضروری است.

علت چند سال قبل سازمان ملل متحد طی قطعنامه ای با صراحت تصویب کرد کسانی که برای مقابله با یک ارتش متجاوز به سرزمین هایشان و یا برای کسب آزادی و استقلال خود مبارزه می کنند تروریست محسوب نمی شوند .

۵- پیشگیری از جنگ ، تروریسم و خشونت :

جنگ ها عموماً قابل پیش بینی و قابل پیشگیری هستند . تجارب بشری و هزینه های فراوانی که بر اثر جنگ به ملت ها تحمیل شده است ، موجب گردیده که نهادهای بین المللی برای پیشگیری از تقابل های نظامی بوجود آیند که زمینه حل مناقشات و اختلافات را در چارچوب معاهدات بین المللی از طریق مذاکرات دیپلماتیک فراهم ساخته اند . علاوه براین ، در هر جنگی ، هزینه اصلی ، اعم از نیروی انسانی یا اقتصادی را مردم می پردازند . بنابراین مردم می توانند در جلوگیری از جنگ نقش مهمی ایفا نمایند . توسعه دموکراسی و تحقق حاکمیت مردم بر سرنوشت خودشان ، از راه های عمده و اصلی پیشگیری از جنگ است . بررسی جنگ های گذشته نشان می دهد که حاکمان خودسر و مستبد ، بدون در نظر گرفتن هزینه ها ، جنگ را به ملت ها تحمیل کرده اند . در عصر انقلاب الکترونیک و توسعه و نهادینه شدن دموکراسی ، امید به این که تروریسم و جنگ، به عنوان یک پدیده شوم از جامعه انسانی ناپدید شود وجود دارد . به امید روزی که جنگ و خون و خرابی و خشونت از جامعه انسانی محو گردد و راه برای توسعه انسانی ، برای همه مردم ، از هر رنگ و خون و نژاد و قومیت و جنسیت فراهم گردد.